

شاخصهای ابتذال!

ویدئوی «آقامون جنتلمنه» و اقبال به این ویدئو، شاخص ابتذال نزد جماعتی است که نه موسیقی را می‌فهمند و نه درکی از شعر دارند و نه شعور سُرایش را می‌فهمند.

این کمال ابتذال است که «قِر دادن» آن هم با مفتضح‌ترین «قرشمال موسیقایی» شاخص شعف و مبنای احراز هویت و ملاک ابراز شخصیت نسلی شود که برخلاف دکارت که «فکر کردن» را دلیل بر «هست بودگی خود» می‌انگاشت ایشان مُبتهجانه از آن بابت مفتخرند که:

قِر می‌دهم پس هستم!

اسباب تاسف است که علیرغم گذشت نزدیک به ۵۰ سال از فوت مرحوم شریعتی کماکان پژواک دلمویه دکتر در دهلیزهای تاریخ مسموع است که غمگانه نهیب می‌زد:

اگر جوان شیعه و تحصیلکرده امروز هوس‌ها و هوس‌بازی‌های «بلیتیس» فاحش‌های از غرب را در زیباترین اشعارش به فارسی می‌یابد اما نهج البلاغه علی را نمی‌یابد دلیل این تناقض نشناختن است! ملالی نیست. بقول دانی جان ناپلئون: چیزی که انتها ندارد «خریت» است!

هفت سال پیش که ویدئو کلیپ «گنگم استایل» اقبال جهانی پیدا کرد و بیش از «یک میلیارد بار» در یوتیوب دیده شده همان موقع نوشتم: در جهانی که «یک میلیارد» بیننده برای ویدئویی که در آن «سای» با مبتذل خوانی مانند «علی ورجه» روی استیج با سبک سری ورجه وُرجه کرده و هذیان می‌بافد و نامش را موسیقی می‌گذارند و جمعیتی میلیاردی نیز برای چنین ابتذالی شیدائی می‌کنند! چنین ضایعه‌ای چیزی نیست جز شاخصی بر یک مشنگیسم مزمن و جهانی!

وقتی موسیقی و خوانش موسیقایی عبارت است از تلفیق هماهنگی بین صدائی خوش و شعری موزون و معنادار در کنار موسیقی زیبا، ریتمیک و هارمونیک، اکنون فریادهای هسیتریک و جنون انباشته از سکس در تولیدات «مسمما به موسیقی مدرن» را چگونه می‌توان به عنوان موسیقی «وجدان» کرد؟

زمانی زنده یاد «سلمان هراتی» در یکی از سروده هایش اظهار می‌داشت:

دنیا به عشق محتاج است و خود نمی‌داند

خدایامرز نیست تا ببیند اینک «دنیا» قبل از عشق محتاج ارزنی عقل و شعور است!

سیاستمداران بی شعور

سنت سیاست ورزی نزد دولتمردان کاخ سفید بازتاب آن ضرب المثل معروف آمریکائی است که

What goes around comes around

جنگ جهانی دوم هر چند با پیروزی مقتدرانه آمریکا به پایان رسید اما شیوه پایان جنگ، حامل یک بدآموزی به دولتمردان کاخ سفید شد. برخورد با مشت آهنین میراث ناصوابی بود که از فردای بمباران اتمی ژاپن این باور را نزد سیاسیون آمریکا نهادینه کرد تا بدون تبحر و تسلط به آداب و ظرافت سیاسی مشکلات خودشان با دنیا را صرفاً از موضع قدرت و تحکم مرتفع کنند.

باوری که هر چند در کوتاه مدت ذائقه قلدرا نه واشنگتن را شیرین می کرد اما نتیجه بلند مدت مانند بومرنگی بود که ضرباتش را با قدرتی افزون تر به آمریکا باز می گرداند

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران علیه مصدق نمونه برجسته این رویکرد غلط کاخ سفید بود.

در کودتا هر چند بازیگردان اصلی و سفارش دهنده کودتا انگلستان بود اما بی ظرافتی و نابلدی سیاست نزد دولتمردان کاخ سفید منجر به آن شد تا ۱۵ سال بعد همه نفرت ایرانیان با «سقوط رژیم کودتا در ایران» متوجه آمریکا شود و انگلستان در سایه سیاست دانی اش مصون از امواج توفنده انقلاب اسلامی ماند

شیوه عمل نسنجیده آمریکا در لشکرکشی به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و بازداشت خفت بار صدام در آن جنگ نیز نماد برجسته دیگری از ناآشنائی سیاستمداران آمریکائی با ظرافت های دنیای سیاست است. علیرغم پلیدی و جنایتکار بودن صدام حسین اما صدام در آن مقطع و نزد افکار عمومی منطقه «قهرمان جهان عرب» محسوب می شد و حداقل فهم و شعور سیاسی می بایست به دولتمردان کاخ سفید حکم می کرد تا با صدام مبارزه ای شایسته و برخوردی آبرومندانه داشته باشند علیرغم این بازداشت خفت بار و حقیرآمیز صدام در مقابل دوربین و

بیرون کشیدن وی از داخل یک دخمه و جوریدن موهایش در منظر افکار عمومی، شاید توانست غرور و حس قدرت طلبی آمریکائیان را ارضا کند اما همین بی مبالاتی منجر به آن شد تا نطفه کینه‌ای عمیق از آمریکائیان نزد اعراب شکل بگیرد تا چند سال بعد جنبش هیستریک ضدآمریکائی داعشیزم بتواند از طریق توحش افسارگسیخته شان غیظ انباشته خود علیه آمریکا را تخلیه کنند.

ماجرای ترامپ با ایران را نیز نمیتوان از این سیکل بسته حماقت جدا دانست.

ترامپ با تکیه بر سنت سیاسی نهادینه شده «مشت آهنین» در حالی می‌کوشد ایرانیان را در تنگنای «مذاکره از موضع تسلیم» بکشانند که روحیه ایرانی اساساً سلطه ستیز و تفاخر طلب است.

هر چند برای ترامپ و مردان ترامپ «زورگوئی در نبود شعور سیاسی» امری طبیعی محسوب می‌شود اما در نقطه مقابل ایشان، ایرانیان با اتکای بر یک هویت تاریخی و سیکل ۶۰۰۰ ساله تمدنی و روحیات اسلامی بخوبی آموخته‌اند در «مناسبات قدرت حاکم در جهان سیاست» تسلیم باج خواهی و زورگوئی نشوند.

جنگ ۸ ساله صدام با ایران نزدیک ترین نمونه از روحیه سلحشوری ایرانیان را در دسترس دولتمردان و اشنگتن قرار می‌دهد و این بداقبالی ترامپ است که باج خواهیش از ایران مصادف با نسلی شده که درس‌های زیادی از جنگ ۸ ساله با صدام گرفته‌اند و در تمام دورانی که ترامپ «هرزه مسلکانه» مشغول زن بارگی با معشوقه هایش بود، ایرانیان در حال سلحشوری در مقابل دشمنان کشورشان بوده و چنانچه ترامپ نتواند در مقابل ایرانیان اتخاذ «سیاست ورزی حاذقانه» کند آنوقت این ایرانیان خواهند بود که سیاست را به ترامپ مشق خواهند کرد همان گونه که به ۶ رئیس‌جمهور پیشین کردند!

#داریوش سجادی

تحلیلی بر سفر شینزو آبه نخست وزیر ژاپن به ایران

علاوه بر تحلیل های موجود بنده نگاهی متفاوت به حضور ایشان دارم. مطمئناً دولت ژاپن صد درصد پاسخ قاطع رهبر ایران رو میدونست.

پس دلیل این سفر چه بود؟

ژاپن قصد نادیده گرفتن تحریم های نفتی امریکا علیه ایران را داشت. و در حال جور کردن مقدمات توجیهی خودشون در رسانه های جهان بودند. به محض فهم این موضوع، ترامپ دیدارها و گفتگوها را با آبه آغاز کرد.

بی شک یکی از پشت پرده های این دیدار؛ (خط و نشون کشیدن ترامپ به دولت ژاپن بود) .

۲ نکته بسیار مهم؛ اینکه ژاپن هم پیمان امریکاست و دومین نکته طلایی طبق قانون ژاپن (واردات نفت کاملاً در اختیار شرکت های خصوصی است نه دولتی شان) پس بدلیل قانونی بودن این موضوع، آمریکا عملاً نمیتواند به دولت ژاپن فشار بیاورد که خرید نفت خام از ایران را متوقف کند.

□ به این پلن دقت کنید□□

ژاپن نفت خام را از ایران کاملاً قانونی خریداری میکند اما برای نقل و انتقال محموله خریداری شده باید از شاهرگ حیاتی انتقال نفت جهان یعنی تنگه هرمز عبور کنه ، بعد از عبور نفتکش ها ، ایران قانوناً اختیاراتی ندارد و اینجاست که پای قلدری آمریکایی به میان میاید که خودش عامل اصلی ناامنی منطقه است.

شینزو آبه برای بسته نشدن این مسیر و ایجاد امنیت اقتصادی فقط و فقط بخاطر منافع کشور و مردمش در حال تلاش کردن است. و تن به بازی در نقش میانجی گری داد.

برای تحلیل یک فکت مهم ارائه میدهم: دقیقاً همون روز دیدار ژاپن ۲۳ خرداد دو نفتکش که حاوی محمولات ژاپنی بود در دریای عمان نزدیک آبهای ایران مورد حمله و اصابت اژدری نامعلوم واقع شد،* این همون زهر چشم امریکا به ژاپن بود.

یعنی؛ ژاپن پول بده، نفت هم بخرد ،هیچ حرفی نیست اما ما میزنیمش.

پرستو مروجی

تحلیلی بر سفر نخست وزیر ژاپن

به ایران

تحلیلی بر سفر نخست وزیر ژاپن به ایران
ویدیو را در لینک زیر مشاهده فرمایید.

<https://www.aparat.com/v/0EqA8>

اسلام شناسان موسمی

ویدیو را مشاهده فرمایید

اسلام شناسان موسمی!

شینزو آبه نخست وزیر ژاپن روز گذشته طی ملاقات با حسن روحانی از موضعی اسلام شناسانه و با نگرشی تنزه طلبانه در مقام تبیین اصلحیت اسلام اظهار داشت:

دین اسلام، دین صلح و تسامح است و من همیشه به میانه روی و معنویت اسلام علاقمند بودم.

هر چند اظهارات آقای آبه موید حُسن نیت ایشان می‌تواند باشد اما شناخت ایشان از اسلام فاقد عمق اندیشگی است و چنین درکی از اسلام دالی است بر درک ناقص ایشان از ذاتی و عرضی دین اسلام و دیانت مسلمین.

بالغ بر ۱۸ سال پیش و در فردای عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر تونی بلر نخست وزیر وقت انگلستان سراسیمه خود را به آمریکا رساند و طی سخنرانی در کنگره آمریکا با اظهاراتی مشابه شینزو آبه گفت:

ما عملیات ۱۱ سپتامبر را به حساب مسلمانان نمی‌گذاریم چون اسلام دین صلح و دوستی است!

در همان تاریخ و در فردای سخنرانی بلر طی مقاله‌ای خطاب به ایشان نوشتم:

کار ما مسلمانان به اینجا کشیده شده که شما می‌خواهید اسلام ما مسلمانان را به ما بیاموزانید!؟

خیر آقای بلر! اشتباه به عرضتان رسانده‌اند. اسلام بالذات دین صلح طلبی نیست! هم چنان که دین جنگ طلبی هم نیست! آنچه گوهر اسلام را

نمایندگی می کند ذات «حق طلب» و «عدالت محور» آن است و مسلمانان برای استیفای این ذات اگر لازم باشد بجنگند، می جنگند و بغایت خوب هم می جنگند! همچنانکه در کربلا جنگیدند و اگر برای استیفای همین ذات لازم باشد صلح کنند، صلح می کنند و خوب هم صلح می کند همچنانکه در حُدیبیه صلح کردند.

ذات اسلام به کفایت قابل دفاع و مستدل هست تا برای مارکتینگاش محتاج بزرگ و آذین و آرایه و گریم و چهره آرائی نباشد.

مشکل شما با اسلام برخورد ناعادلانه و ظالمانه و حق کشانه تان است که مسلمانان را بصورت تبعی موظف می کنید بمنظور استیفای عدالت و حقوق تضییع شده شان توسط شمایان متوسل به فروعاتشان شوند.

اگر در فردای یازده سپتامبر محزونانه به صرافت صلح و دوستی در اسلام افتاده اید نقطه عزیمت تان را در چگالی مظالم تان در حق مسلمین قرار دهید.

حکایت ما با شما حکایت آن حاکم ظالمی است که در فردای حریق در خرمن اش غمگانه لابه می کرد:

من ندانم این آتش از کجا در خرمنام افتاد؟

و صاحب دلی گفت:

از اشک چشم یتیمان و آده دل بیوه زنان!

#داریوش سجادی

تراژدی ها !

خرداد ۶۸ آیت الله خامنه ای در قسمتی از پیغام مکتوبشان به مناسبت درگذشت بنیان گذار جمهوری اسلامی و با توجه به حضور گسترده و صمیمانه مردم در آن مراسم، تحریر داشتند:

او آن نخستین بود که دومین نداشت و امامی آنچنان را امتی این چنین شایسته است.

هر اندازه می توان بر شانیت و شایستگی دو سویه میان امام و ماموم در جمهوری اسلامی صحه گذارد اما به همان میزان نمی توان محرومیت و عدم تمکن جمهوری اسلامی از ناحیه مخالفینش را بی وقعی کرد!

حکومت در ایران هر اندازه بتواند بر فهم و شان شهروندانش بنازد اما هرگز نمی تواند خجالت زده بابت اپوزیسیون بی مقدارش نباشد!

این طنز تلخ تاریخ است که زمانی در همین جمهوری اسلامی مخالفین

وزین و سرشناس و سنگین ساحتی مانند عزت‌الله سبحانی و مهدی بازرگان‌ها و به‌آذین‌ها و کیانوری‌ها ، اپوزیسیون نظام را طلایه داری می‌کردند اکنون مابه ازایش سخافت‌ها و جلافت‌هایی (!) امثال مهدی خزعلی و محمد نوریزادها در داخل تا شیرین عقولی مانند رضا پهلوی و مسیح علینژاد و حسینی ریاستارتی و «هخا و کذا» جملگی «دون کیشوت» و «سانچو پانزای» سرواننتسی را می‌مانند که خلجان روان پریشی متوهمانه‌شان را با «خویش شوالیه‌بینی» التیام می‌دهند. ظاهراً جمهوری اسلامی از این بابت با مدینه الرسول اشتراک تقدیر پیدا کرده.

رسول‌الله وقتی در حُدُیبه تن به آن داد که قریش برخلاف ایشان از عودت فراریان از مدینه نزد کفار معاف باشند (!) هر چند مورد اعتراض اصحابش قرار گرفت اما بفرست می‌انگاشت؛ فراری از مدینه‌الرسول همان بهتر که در مدینه‌الرسول نباشد. خوش‌تر آن باشد تا آن‌انکه التجاء به کفار قریش را مُرَجح بر بودن در مدینه و اقامت نزد رسول‌الله می‌دانند هر آینه در مدینه نباشند شایسته‌تر است تا آنکه با بود نامیمون‌شان آلاینده آرامش و ایوان «شهر رسول‌الله» شوند.

#داریوش سجادی

زوال آمریکا !

افول آمریکا امری است قهری و نه دفعی. محرز بودن چنین افولی بازگشت به این بداهت دارد که نطفه ایالات متحده در بطن لیبرالیسم فلسفی منعقد شد . لیبرالیسم فلسفی از ابتدا فاقد بضاعت جهت فهم بداهت بشر و حاجات ایشان بود و چنین نحافتی، آمریکا را در قامت نماینده چنان نحله‌ای محکوم به انهدامی محتوم می‌کرد. آمریکا قبل از آنکه در تاریخ محکوم به افول باشد در مبانی معرفت شناختی محروم از بضاعت جهت تبیینی واقع‌بینانه و معناشناسانه از انسان بماهو انسان بود. استراکچر فلسفی اندیشه لیبرال واکنشی قهری به سترونی کلیسای کاتولیکی بود که تمامیت معرفت خود را حول زهدگرائی و دنیاستیزی بنا کرده بود.

خوش زیستی اباحه سالارانه واکنش قهری لیبرالیسم فلسفی به خشک زیستی ستروانه کلیسای کاتولیک بود که از بطن پروتستانسم لوتری منجر به اخلاق سرمایه داری پول سالار شد.

چیزی که بعدها ریچارد نیکسون با صراحتی شجاعانه در توصیف چیستی آمریکای خوشبخت و آمریکائی خوشبخت آن را چنین توصیف کرد:

در آمریکا پول همه چیز نیست بلکه تنها چیز است به اعتبار همین پول سالاری یک سالار و افسارگسیخته آمریکائی بود که از ۲۰۰۷ که «یگانه چیز» خوشبختی آور آمریکا (دلار) در ناملايمات اقتصادی ناشی از بحران مسکن دچار هزیمت شد، از همان مقطع نیز خوشباشی پول سالارانه آمریکائی از پاسخگوئی به یاس فلسفی و «بی معنائی زندگی در فقدان دلار» ناتوان شد.

از سوئی دیگر افول امریکا امری است مقدر. مقدری آن نیز بازگشت به این بداهت دارد که این کشور فاقد چسب اجتماعی است و واحد ملیت در این کشور قبل از وفاداری ملی، پول و پول سالاری است.

آمریکا بمثابة طرف سالادی است که اجزای آن را اقوام گسترده و بعضا مهاجری تشکیل می دهد که بدون الفت ملی در سودای «خوشبختی ناشی از ثروت» به این کشور پناه برده و واحد چسب اجتماعی و ملی ایشان قبل از مفاهیم فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی تنها «دلار» است و با افول «قدرت دلار» و بحران اقتصاد در این کشور، هویت موزائیکی این کشور نیز دچار برون ریخت جلوه های خشن و نابردبار و نامتجانسی شد که تا پیش از این زیر درخشش «سالهای طلائی دلار» پنهان مانده بود.

نکته حائز اهمیت آنست که لیبرالیسم فلسفی آمریکائی با فهم معوج خود از مبانی معرفت شناسانه انسان «خوش زیستی» را در نقطه مقابل «بهزیستی» مطمح نظر اندیشه دینی و زیست مومنانه توحیدی قرار داده بود و با توسل به غول سکولاریسم اندیشه دینی و بویژه اسلامی را به چالش و همآوردی می کشید.

جدال ناکامانه و محکوم به هزیمتی که به دلائلی قابل فهم «سکولاریسم آمریکائی» را در مقابل اندیشه و مبانی معرفت شناسانه اسلام خلع سلاح می کند.

قائلین به چنین مصاف نامفهوم و محکوم به زوالی از این واقعیت اغفال می ورزند که اسلام منش است و سکولاریسم روش. این ایدئولوژی است آن متدلوژی و نمی شود افکار را با ابزار رگلاژ کرد.

#داریوش سجادی

سند ۲۰۳۰

[مشاهده و دانلود کلیپ سخنان خانم دکتر مروجی در مورد سند 2030](#)

تحلیلی بر استعفای وزیر آموزش و پرورش

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/06/video_2019_6_8-22_41_24_759_g5x.mp4

از ناکثین تا ناکسین!

زندگی در غُرَبَت هر چند تلخی و سختی منحصر بفرد خود را دارد اما عاری از مزیت هم نیست از جمله آنکه اسباب برون ریخت چهره واقعی و بدون رتوش افرادی می‌شود که تا پیش از آن و در داخل کشور زیستمان و گفتمانی با ماسک و ناراست را عهده‌داری می‌کردند.

بر همین منوال اظهارات «حسین قاضیان» در تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی بمناسبت سالگرد رحلت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را می‌توان و باید اقراریری محسوب کرد که با صداقتی عاری از واقعیت و به برکت «دوری از مرکز» برون ریخت شده!

قاضیان در بی‌بی‌سی و بمناسبت سالگرد ۱۴ خرداد با ادعای بی‌فروغ شدن محبوبیت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی گفت:

هر چند تشییع جنازه آیت الله خمینی در ۶۷ موید محبوبیت میلیونی ایشان نزد ایرانیان بود اما دلیل آن محبوبیت بسته بودن فضا در آن مقطع بود و کسی اطلاع نداشت که همین آیت‌الله در سال ۶۷ حکم اعدام

زندانیان سیاسی را دادند و کسی با چهره خشن ایشان آشنا نبود! مطابق اظهارات قاضیان:

آیت الله خمینی اکنون و بعد از مشخص شدن چهره خشن‌اش دیگر مانند دهه ۶۰ محبوبیتی نزد ایرانیان ندارد.

داعیه مزبور از منظری دموگرافیک نوعاً ادعائی «سهل و ممتنع» محسوب می‌شود. به عبارت دیگر «روح‌الله خمینی» برای بدنه‌ای از جامعه ایران از ابتدا چهره محبوبی محسوب نمی‌شد و اساساً مزیت نسبی «امام» نشستن ایشان در کانون نفرت چنین اقشاری بود که از اساس با «انقلاب خمینی» و «خمینی انقلاب» زاویه داشتند.

از جانی دیگر یک واقعیت را نیز نمی‌توان کتمان کرد که در بازه زمانی ۵۷ تا ۶۷ بخشی از شیدائیه‌ها نسبت به «امام» محصول جوزدگی و رُمانتیسیم سیاسی افراد و اقشاری بود که دلبستگی و پیوستگی ایشان به «امام» فاقد عمق اندیشگی و صرفاً ریشه در تب و هیجان هیستری‌یونیک مبتلابه انقلاب داشت.

بر این منوال طبیعی است تا شیدائیان مزبور در فردای زوال تب و افول جوزدگی، در یک فرآیند سینوسی آنک دچار سانتی‌مانتالیسم سیاسی شوند.

علی‌رغم این بولدترین قسمت قضیه آنجاست که «ماجرای امام» و «پیروانش» از جانب «مُشبه به قاضیان» قضاوت مُشوّهانه می‌شود. این روایتی است آشنا که قبل از «امام» گریبانگیر «امام نخست شیعیان» شد و هر چند شیدائیان در فردای ترور خلیفه سوم آغوش‌گشایانه و شیداوشانه به بیعت با علی (ع) هجوم آوردند اما همان شیدائیان در فردای مزمره عدالت و قاطعیت علی (ع) مبتلا به آلزهایمر شده و علی (ع) را متهم به خشونت در صفین و جمل و نهروان کرده و در کوفه خونش را مباح افتاء کردند!

ناکثین دیروز همان قضاوتی را با علی (ع) کردند که ناکسین امروز با خمینی می‌کنند و طُرفه آنکه همه جذابیت علی (ع) نزد پیروانش قاطعیت ایشان در قله‌کن کردن چشم فتنه در صفین و جمل و نهروان بود که ۱۴۰۰ سال است شیعیان‌ش را شاداب محبوبیت اقتدار امام‌شان نگه داشته. همچنان که همان اعدام‌های ۶۷ رغم ترشروئی شُبه فروشان، فزونی‌دهنده به غلظت محبوبیت ناشی از قاطعیت امام نزد پیروان امام است.

#داریوش سجادی